

تفسیر سوره زلزله (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۵/۰۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید بزرگوار و دوستان گرامی که در این جلسه حضور دارند و با حضورشان بر نورانیت و غنای این جلسه ما می افزایید. در جلسه قبل برادر بزرگوار جناب آقای دکتر افتخاری یک نکته ای را مرقوم فرموده بودند که لازم است بررسی شود و نکاتی را بیان بکنیم.

پاسخ به یک پرسش

اگر خاطر شریفتان باشد ما در تفسیر «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» بعد از این که آرائی را مطرح کردیم به این نتیجه رسیدیم که مراد از گزارش دادن از اخبار که به زمین نسبت داده شد، شهادت دادن است نسبت به اعمال نیک و شر انسان ها و مراد از «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»

هم بیان شد که مراد در اینجا وحی ، وحی محتوایی نیست، بلکه مراد اذن است، ما اذن دادیم، با اذن ما او گزارش می دهد.

جناب آقای دکتر افتخاری نکاتی را فرمودند آن نکات، نکات دقیقی است و نیاز دارد که با دقت بررسی شود، فرمایش ایشان این است که چه ضرورتی دارد که ما وحی را در این آیه، تحدت را، تحدیث و سخن گفتن زمین را ما تفسیر به شهادت بکنیم؟ خب تحدت معنایش روشن است، تشهد هم معنایش روشن است، مفهوم سخن گفتن، تحدت با مفهوم تشهد و شهادت دادن دو چیز است، دو مفهوم است، و به چه دلیل واضحی که این مفهوم دیگری دارد؟ در یک مفهوم دیگری که شهادت باشد شما به کار بردید؟ این نکته ، نکته دقیقی است و باید پاسخ داده شود.

نکته دیگر ایشان این است که می فرمایند که اصولاً ما نیازی نداریم که تُحَدِّثُ را به تُشْهَدُ، شهادت دادن معنا کنیم، بلکه در همان معنای موضوع له خودش به کار می بریم و در فهم آیات هم دچار چالش و مشکل نمی شویم که بگوییم خب تحدت یعنی شهادت دادن، حالا شهادت دادن شرایط می خواهد، لوازم دارد و از این سخن ها و از این حرف ها. بنابراین بیاید تحدت را در همان معنای لغوی و موضوع له خودش به کار ببریم و

به این بیان که بگوییم اصولاً این آیه ناظر به شهادت دادن نیست، بلکه می خواهد بگوید زمین گزارش هایی می دهند اگر در آیه بعدی بگوید «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» سخن از وحی خدا به زمین است، بگوییم مراد از این وحی اذن دادن نیست، بلکه خداوند می خواهد با این آیه اعتبار گزارش دادن زمین را تبیین بکند و اثبات بکند، زمین فردای قیامت گزارش می دهد و نه شهادت، این گزارش دادن زمین یک گزارش حقیقی و واقعی است، عاری از کذب است، عاری از نقصان است، به وحی الهی در اینجا می خواهد تضمینی باشد، پشتوانه ای باشد برای صحت و درستی گزارش های زمین، آیه بعدی می خواهد به گزارش زمین اعتبار بدهد.

بعد می فرمایند این معنایی که الان ما از این دو آیه می کنیم دیگر دست انداز ندارد و نیازی نیست ما خلاف ظاهر بکنیم و لفظ را در غیر از موضوع له خودش به کار ببریم، اصولاً واژه وحی به معنای القاء کردن است، شما چرا این وحی را که به معنای القاء کردن است به اذن کردن تفسیر می کنید؟ به اذن دادن معنا می کنید؟ بعد ایشان می فرمایند که البته این دو آیه می خواهند بگویند که زمین خبر می دهد و خبرهایش هم تضمین شده است، و درستی آن را وحی الهی تأیید می کند و اصولاً این آیات ناظر به این نیستند که این گزارش دادن درباره چیست و رازش چیست، فلسفه آن چیست، غایت آن چیست، این آیات ناظر به این نیست، این آیات در صدد بیان این غایت و راز این گزارش دادن نیستند که باز شما بخواهید پای شهادت را به میان بیاورید. پس لازم نیست اولاً تحدث را به شهادت و شهادت دادن معنا بکنیم و لازم نیست اوحی لها را به اذن دادن معنا بکنیم، اینها را در همان معنای خودشان به کار می بریم، ایشان می فرمایند که این راه را اگر برویم ما نه خلاف ظاهر کرده ایم و این تفسیری که از این دو آیه می کنیم با مسئله ذی شعور بودن و حیات داشتن و آگاهی داشتن زمین هم سازگار است، منافاتی ندارد، زمین آگاه است، شعور دارد، سخن می گوید ولی سخن گفتنش از جنس شهادت دادن نیست و مراد از وحی هم اذن دادن نیست، همان معنای لغوی آن است؛ یعنی القاء کردن.

این فرمایشات این بزرگوار بود که فرمودند، ملاحظه می فرمایید که معنی این تحدث و این بیانی که دارند فنی است و براساس قواعد است. حالا من چند نکته ای را می خواهم بیان کنم، شاید با این نکات دیگر ابهامی که در سخن جلسه قبلی بنده بوده است برطرف شود.

این که فرمودند «أَوْحَىٰ» وحی به معنای القاء کردن است، کاملاً درست است، وحی به معنای القاء پنهانی است، یک القاء کردن در حال خفیّه بودن، یک خفا و یک پنهانی هم در آن وجود دارد، القاء کردن آشکار نیست، سخن گفتن همان القاء کردن است، اشاره کردن با دست هم القاء کردن است، اما اینها آشکار است؛ ولی در وحی نوعی خفا و مخفی بودن نهفته است. تا اینجا مطلب درست است، اما سخن در این است که وحی که القاء کردن

است، محتوا لازم دارد، متعلق لازم دارد، القاء چه چیزی؟ خداوند به زمین وحی کرد؛ چه چیزی را وحی کرد؟ متعلق این وحی چیست؟ محتوای این وحی چیست؟

ما آیات قرآن را که بررسی می کنیم می بینیم وحی در قرآن با دو متعلق ذکر شده است، به بیان دیگر دو محتوا دارد، یکی از این دو محتوا را دارد: **گاهی محتوای وحی علم و آگاهی** است، مثل وحی ای که به پیامبران الهی، خداوند متعال دارد، «**أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ**» یعنی معارفی را در قلب وحی به تو القاء کردیم، معارفی را به تو القاء کردیم، وحی باشد، پس متعلق و محتوای وحی در این نوع آیات می شود آگاهی، معارف، معرفت. ما در بخش دیگری از آیات متعلق وحی یا محتوای وحی **آگاهی بخشی نیست**، بلکه مراد از وحی، ایجاد انگیزه است و عزم بر عمل است، مثل آن آیه شریفه ای که می فرماید ما به مادر موسی وحی کردیم «**وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ**» ما به مادر موسی وحی کردیم؛ نه اینکه به او آگاهی دادیم، معرفت دادیم، نه، ما به او وحی کردیم که فرزندت را در آن صندوق قرار بده و به دریا بینداز، ببینید متعلق و محتوای وحی در اینجا یک عمل است، ایجاد انگیزه است، ایجاد عزم است، یعنی ما با این وحی، عزم دادیم به مادر موسی، نگرانی او را برطرف کردیم که یک مادری انگیزه و عزم ندارد که این نوزادش را در صندوقی قرار دهد و به دریا بیندازد، این نیاز به یک عزم ویژه دارد، انگیزه ویژه دارد، این را ما به مادر موسی دادیم، از این دادن انگیزه و عزم، قرآن تعبیر به وحی کرده است، این نوع وحی را اصطلاحاً مرحوم علامه طباطبائی می فرمایند **وحی تصدیقی** است، آیت الله جوادی آملی می فرمایند که **وحی عملی** است، این اختلاف در تعبیر است، مثل آیه ای که درباره امامان است در سوره انبیاء، آیه هفتاد و سه دارد «**وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ**» ما به امامان، امام هر امتی، وحی می کنیم، چه چیزی را؟ فعل خیرات را، وحی بر امام وحی معرفتی نیست وحی تشریحی نیست، معارف و شریعت و قانون را ما به امام وحی نمی کنیم، انجام خیرات را وحی می کنیم، یعنی انگیزه می دهیم، عزم راسخ ایجاد می کنیم.

حالا سخن در این است که **وحی به زمین از جنس کدام است؟** قطعاً از جنس اول نیست، وحی آگاهی نیست، وحی علمی نیست، وحی عملی و تصدیقی می شود، یعنی ما ایجاد عزم کردیم، ایجاد عزم و انگیزه عبارۀ الاخری اذن است؛ چون اذن دو نوع است: **اذن تشریحی** داریم، اذن قانونی و **اذن تکوینی**، در اذن تشریحی می خواهد بگوید این فعل مجاز است؛ ولی طرف می تواند انجام بدهد، می تواند انجام ندهد، انجام این کار را اذن دادم، طرف می تواند، آن ماذون می تواند انجام بدهد، می تواند ندهد. اما اذن تکوینی یعنی ۱- ایجاد انگیزه ۲- رفع موانع، این را می گویند اذن تکوینی، مثلاً در سوره مائده یا در سوره های دیگر مثلاً می فرماید حضرت

عیسی به اذن ما مرده زنده کرد، اذن در اینجا به معنای جواز و قانون نیست، این اذن تکوینی است یعنی ما مانع زنده کردن را از عیسی برطرف کردیم. ما آن انگیزه راسخ را ایجاد کردیم و آن مانع را هم برداشتیم، رفع موانع کردیم یا ایجاد اسباب کردیم، اسباب لازم را برای آن کار، می فرماید مثلاً حضرت عیسی بیمارانی را به اذن ما شفا می داد؛ نه اینکه ما به او گفتیم قانوناً تو مجاز هستی شفا بدهی، مراد از اذن در اینجا قانون نیست، اذن قانونی نیست، اذن دادیم بیمارانی را شفا بدهی؛ یعنی آن نیرو را در تو ایجاد کردیم، یعنی ما موانع را برداشتیم، موانع شفا دادن را؛ پس در اینجا هم باید همین طور باشد. اذن دادیم به زمین، چون «باء» در این آیه بای سببیت است، «بأن اوحی» یعنی به سبب اینکه ما وحی کردیم، یعنی هر چند زمین آگاه است، شعور دارد و در دنیا اعمال انسان ها را دیده و فهمیده است، اما این زمین اگر بخواهد اینها را بیان بکند، گزارش بدهد، چه گزارش یا هر چیزی دیگری یا مربوط به اعمال باشد، این نیاز دارد که ما مانع را اذن بدهیم، مانع را برطرف کنیم، در هر صورت چه شما بتوانید بگویید مراد از وحی در اینجا وحی تصدیقی است، ایجاد انگیزه و ... یا بگوییم که نه مراد این وحی تصدیقی، یعنی اذن، منتها اذن تکوینی، اذن تکوینی یعنی مانع گزارش دادن زمین را در روز قیامت با وحی برداشتیم، پس این وحی درست است و به معنای القاء کردن است؛ اما متعلق می خواهد. این هم یک نکته.

نکته دیگر این است که ما در تفسیر به دنبال شناخت مفاهیم لغات نیستیم، به دنبال شناخت مصادیق، مصداق آن مفهوم و مراد از آن مفهوم هستیم، معلوم است که مفهوم تحدث یعنی چه، مفهوم وحی یعنی چه، مفهوم فتنه یعنی چه، مفهوم امام یعنی چه، مفهوم روشن است، می خواهیم بگوییم مصداق این مفهوم الان چیست، مراد و مقصود از این مفهوم چیست، اگر ما به دنبال مفهوم باشیم این اصلاً تفسیر نیست، چون تعیین کننده مفاهیم لغات عرف و لغت است، پس مفسر می خواهد معنای لغوی را دست مایه قرار دهد و پلی به مراد خداوند بزند، پلی به مصداق این مفهوم بزند؛ مثلاً در آیه مباحله داریم که پیامبر بزرگوار اسلام به نصاری نجران گفت که فردا برای مباحله بیاییم و انفسمان را بیاوریم، نسائمان را بیاوریم، ابنائمان را بیاوریم، واژه نساء مفهومش معلوم است یعنی چه، اما مراد چیست، مقصود چیست، مقصود از نساء حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، اگر گفتیم که نسائنا؛ یعنی حضرت زهرا (سلام الله علیها) مراد این نیست بگوییم مفهوم نساء یعنی حضرت زهرا، یعنی مصداق و مراد از نساء این است، یا اگر گفتیم مراد از انفسنا حضرت علی (علیه السلام) است؛ یعنی مصداق و مراد او است نه مفهوم، بنابراین اگر می گوییم که «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ» مراد از تحدث، شهادت است، مراد مفهوم شهادت نیست، و مراد مفهوم تحدث نیست، می گوییم این گزارش دادن مصداقاً مصداق شهادت است، چون

در گزارش دادن چند نوع مصداق داریم، نسبت میان گزارش دادن و شهادت دادن عموم و خصوص مطلق است، هر شهادتی گزارش دادن است؛ اما هر گزارش دادنی شهادت دادن نیست؛ پس گزارش دادن دو نوع مصداق دارد، یک مصداقش شهادت دادن است، یک مصداقش غیر شهادت دادن است.

می خواهیم بگوییم این تحدت کدام یک از این مصداق را مراد است؟ شهادت یا غیر شهادت، می گوئیم شهادت، حالا دلیل ما چیست؟ بعداً بیان می کنیم دلیل چیست. یا در آن جایی که می گوید مراد از وحی، اذن است، مراد مفهوم نیست، نمی خواهیم بگوییم وحی در مفهوم اذن است، می گوئیم مراد و مصداق این وحی، وحی عملی یا تصدیقی است که عبارة الاخری از اذن تکوینی است.

حالا چرا می گوئیم «تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» به معنای تشهد است، یعنی این مصداق خاص مراد است نه آن مصداق عام که گزارش دادن باشد؟ به خاطر اینکه اگر شما بگوئید که این زمین سخن می گوید و خبر می دهد یا خبرهایش درباره انسان ها است یا درباره غیر انسان ها است، اگر درباره غیر انسان ها باشد مثلاً ماهیت خودش در دنیا چگونه بوده است، گُرَات چگونه بودند، سیارات چگونه بودند، پدیده ها چگونه بودند، یا این باید باشد، یا مربوط به انسان باشد، اگر مربوط به انسان باشد باید مربوط بشود به اعمال انسان ها و اخلاق و ایمان و کفر انسان ها، خب کدام یک از این دو است؟

آیا اولی است یا دومی؟ می گوئیم دومی؛ به چند دلیل است، اولین دلیل این است که همه روایات شیعه و سنی تحدت را به معنای تشهد گرفته اند، معنا باز مراد ما نیست، یعنی مصداق و مراد، یعنی روایات تفسیری می گویند مراد از «تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» یعنی تشهد، نسبت به اعمال امت ها، که این زید چه کارهای خوبی کرده است و چه کارهای بدی انجام داده است، کفر داشته است یا ایمان داشته است، البته در روایتی داریم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند در ذیل این آیه «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» که «ایای تحدت اخبارها» درباره من سخن می گوید، درباره من یعنی چه؟ یعنی درباره من که امام هستم، من که ولی الله هستم، درباره ولی الله سخن می گوید که مردم با ولایت خدا چه کردند، با این ولی الله چه کردند، با این امام چه کردند. نمی خواهد که فردای قیامت درس امام شناسی بدهد، مثلاً فضائل امیرالمؤمنین را زمین در روز قیامت بگوید، گفتن فضائل امیرالمؤمنین و شنیدن فضائل امیرالمؤمنین در زمین مفید است و در زمین فایده دارد که باعث پیروی و محبت می شود، اما در آخرت که روز، روز جزا است و روز عمل نیست، گزارش دادن از فضائل امیرالمؤمنین که نقشی ندارد؛ پس اگر هم امیرالمؤمنین می فرمایند درباره من سخن می گوید؛ یعنی درباره ولایت من و رویکرد امت

نسبت به ولایت من سخن می گوید. روایات دیگر هم که مُفَصَّل همه چه شیعه و چه سنی می گویند مراد از تحدث همان شهادت دادن نسبت به اعمال انسان ها است.

دلیل دوم ما فضای سوره است و غرض سوره است و آن قانون و قاعده پیوند معنایی و محتوایی آیات هر سوره است، یکی از قواعد تفسیری و یکی از آن اصول تفسیری خصوصاً در تفسیر قرآن به قرآن این است که اصل بر این است که آیات یک سوره پیوند معنایی و موضوعی داشته باشند، نمی شود یک آیه درباره یک موضع باشد در یک سوره و یک آیه درباره موضوع دیگری باشد، مگر دلیل برخلافش باشد، خب غرض و موضوع محوری سوره زلزال حسابرسی و پاداش است، یعنی دارد معاد انسان ها را می گوید و حسابرسی، می گوید انسان ها «يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» تا آخر، اگر می گوید زلزله ای می شود، زمین آنفالش را بیرون می ریزد همه اینها مقدمه این حسابرسی است، اصولاً معاد، فلسفه معاد دارد و برای کیفر و پاداش است، یعنی اگر کیفر و پاداشی نبود معاد نبود، لوازم و مراحل و مواقف معاد هم نبود؛ پس شهادت دادن، دریافت نامه عمل، پل صراط همه اتفاقاتی که در این میان می افتد همه زمینه ساز تکوینی و عینی هستند در آن مرحله آخر، آن غایت و فلسفه معاد که کیفر و پاداش است؛ پس این تحدث هم به لحاظ فضای معنای سوره ارتباط و پیوند معنایی آیات و غرض سوره، این «تُحَدَّثُ أَخْبَارَهَا» باید ناظر به همین فلسفه معاد باشد که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» دارد می گوید. این هم یک نکته پس تحدث ناظر به این است.

اما اگر گزارش زمین درباره غیر انسان باشد اصلاً لغو است، این در قیامت چه فایده ای دارد که زمین بگوید مثلاً هفت آسمان بالای من بود، خود من هفت مرتبه داشتم و این گونه بودم و این گزارش هایی که مربوط به انسان نباشد در روز قیامت ثمره ای ندارد، در دنیا دارد، در دنیا اگر انسان کهکشانی داشته باشد، جهان شناسی داشته باشد، زمین شناسی داشته باشد به نوعی پیوند می زند آن را با توحید و با ربوبیت و با مبدأ و معاد؛ یعنی کارکرد دارد، اما در آخرت اینها هیچ کارکردی ندارد؛ بنابراین این نکات باعث می شود که بگوییم مراد از تحدث یعنی تشهده معنای تحدث و مراد از وحی یعنی همان به تعبیری ایجاد انگیزه یا همان اذن تکوینی؛ اینها نکاتی است که به ذهن بنده رسید.

اشاره‌ایی به مطالب گذشته

در جلسات قبل در ذیل آیه «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» مطالبی را بیان کردیم، به طور اختصار عرض می کنم اولین نکته این بود که این معنای یصدر چیست، که عرض شد یک معنای ویژه ای دارد، بازگشت از یک جایی است، بازگشت از یک موطنی است برای غرض خاصی، بعد بیان شد معیار این تفرق

چیست، چون اشتاتاً یعنی تفرق، متفرق شدن، گروه گروه شدن؛ معیار این گروه گروه شدن چیست، براساس چه ملاکی گروه گروه می شوند؟ سه قول در آنجا مطرح شد، سه وجه، که وجه آخری که عرض کردیم موجه و پذیرفتنی تر است این است که بگوییم معیار همان کفر و ایمان است، انسان ها در روز قیامت گروه گروه می شوند براساس ایمان و کفر، نه براساس اینکه امت چه پیامبری بودند یا پیرو چه کتاب آسمانی بودند یا نه براساس معیارهای دیگر.

عرض شد اینکه می گوییم این وجه موجه تر است هم با آیات دیگر قرآن کریم سازگارتر است که سخن از تفرق انسان ها به میان آورده است، هم با قبل و بعد این آیه سازگارتر است؛ چون بیان شد که هم آیات چهاردهم تا شانزدهم سوره روم و هم در آیات چهل و سه و چهل و چهار سوره روم، سخن از تفرق انسان ها، گروه گروه شدن انسان ها در روز قیامت به میان آورده است و در همه این آیات معیار این تفرق و ملاک را کفر و ایمان قرار داده است؛ نه چیز دیگری، حالا که در آیات دیگر معیار تفرق، کفر و ایمان است؛ یک قرینه است، شاهد است بر اینکه در این آیه هم مراد از تفرق، اشتاتا، همین کفر و ایمان باشد، خصوصاً اینکه جمله بعدی هم مؤید است؛ چون می گوید که «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» گروه گروه می شوند تا جزای اعمالشان را ببینند، چون اینجا هم سخن از جزای اعمال است، باز آیه بعد که متفرع بر این آیه است «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» آن هم سخن از جزا به میان آورده است، کيفر و پاداش به میان آورده است که اینها همه بر اساس کفر و ایمان هستند. این موارد دلایلی است که بیان شد برای اینکه بگوییم معیار اشتاتا، کفر و ایمان است و مراد از «لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» هم جزای اعمال، کيفر و پاداش اعمال است.

آیات پایانی سوره

اما آیات هفت و هشت این سوره، آیات پایانی «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

«مِثْقَال» و «ذَرَّة»

مِثْقَال وسیله سنجش سنگینی است، ذره هم به ریزگرد و غبار تفسیر شده است و هم به مورچه های ریز تفسیر شده است، آن آیه اعراف که مربوط است به عالم ذر به آن واژه ذر را هم بر آن عالم به این دلیل به کار برده اند که می گویند انسان ها در آن عالم به صورت یک ذره مانند مورچه، مورچه های ریز، خلق شده است، البته نمی خواهیم تأیید بکنم که عالم ذری به این معنا وجود داشته است، این را نمی خواهیم بگوییم، می گویم آنها که قائل

هستند به وجود عالم ذر با این رویکرد، معتقد هستند به این دلیل آن عالم، عالم ذر نامیده شده است که انسان ها به اندازه مورچه های ریز خلق می شوند در آن عالم و خلق شده اند در گذشته.

تفرع این دو آیه بر آیه ششم

نکته بعدی این است که این دو آیه، آیات هفت و هشت متفرع شده است بر آیه قبلی «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» و این مطلب دارد آن را تأکید می کند، «لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» تأکید می کند، می گوید بله، مشاهده جزای اعمال قطعی است، حتمی است و بسیار دقیق است، این دریافت تجربه کیفر و پاداش اعمال آن قدر دقیق است که اگر کسی مثقال ذره ای هم خیر و عمل صالح انجام داده باشد پاداشش را می بیند، اگر مثقال ذره ای شر انجام داده باشد باز آن هم پاداشش را می بیند؛ البته آیاتی که در قرآن کریم این دقت در محاسبه و کیفر و پاداش دهی را بیان می کند فراوان است، از جمله آیه چهل و هفت سوره انبیا.

حل ناسازگاری این دو آیه با آیات حبط اعمال

نکته بعدی این است ما در قرآن کریم یک بحثی داریم تحت عنوان حبط اعمال، گروه هایی را قرآن کریم مشخص کرده است؛ عواملی را هم مشخص کرده است و فرموده است این گروه از انسان ها اعمالشان حبط می شود، مثلاً مشرکان اعمالشان حبط می شود، مُرتدّان یعنی آن افرادی که بعد از ایمان و اسلام مُرتد می شوند، آن هایی که با پیامبر بزرگوار اسلام مُشاقّه و مُحاجّه می کنند و مجادله می کنند، آن هایی که در سوره حجرات داریم آنها که صدایشان را بالاتر از صدای پیامبر بزرگوار اسلام می برند، اینها اعمالشان حبط می شود. درباره حبط بحث های مفصلی است، نمی خواهم وارد این بحث بشوم به اندازه ای توضیح می دهم که بحثی را که مفسران در ذیل این آیه به میان آوردند روشن بشود.

بحث در این است که آیا فقط اعمال صالح و عبادات انسان ها حبط می شود یا همه اعمال انسان ها حبط می شود؟ این یک بحث است. بحث دیگر این است که حبط عمل در دنیا رخ می دهد یا در آخرت یا در هر دو؟ عده زیادی از مفسران می فرمایند حبط اعمال در آخرت است و در دنیا نیست؛ مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند نه، حبط اعمال در دنیا و آخرت هر دو است.

خب حبط به چه معنا است؟ حبط یعنی اینکه اگر کسی آن عامل حبط در آن محقق شد مانند کفر، مثل ارتداد، مثل مجادله با پیامبر بزرگوار اسلام و عوامل دیگر، همه اعمالی که در دنیا انجام داده است همه آنها کان لم یکن،

بی اثر می شود، باطل می شود، کانه معدوم شده می شود، گویا هیچ عملی انجام نداده است؛ این را حبط اعمال می گویند.

مفسران در اینجا این بحث را طرح کرده اند که این دو آیه سوره زلزال می فرماید هر کسی مثقالی ذره ای عمل انجام بدهد در قیامت می بیند، کیفر و پاداش آن را دریافت می کند، چه کافر باشد چه مؤمن، چه مرتد شده باشد چه نشده باشد، چه مجادله کرده باشد با پیامبر اکرم چه نکرده باشد، کار خیری اگر در دنیا انجام داده است در قیامت می بیند؛ چطور است این آیات حبط را تفسیر کنیم؟ یک نوع ناسازگاری و تضادی بین آیات حبط و این دو آیه است که این دو آیه می گوید هر انسانی، هر عمل خیری ولو ذره ای انجام داده باشد پاداشش را در قیامت می بیند، آیات حبط می گویند نه؛ گروه هایی از انسان ها پاداش اعمال خیرشان را در آخرت نمی بینند، اعمالشان حبط می شود.

مفسران پاسخ هایی دادند یعنی این تعارض را، این تضاد ظاهری بین این دو دسته آیات را مطرح کرده اند و درصدد حل این تعارض برآمده اند؛ مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می فرماید که این دو آیه سوره زلزال ناسخ آیات حبط است؛ کانه تا قبل از اینکه این آیات نازل شود آیات حبط بوده است، حاکم بوده است و این دو آیه آمده اند آن را نسخ کرده اند، می گویند نه، حبط دیگر نداریم، حبط عمل دیگر نداریم، هر کسی هر ذره ای خیری انجام بدهد در روز قیامت می بیند؛ تعارض را این طور آمده حل کرده است که خواسته بگوید این دو آیه بساط آیات حبط را برچیده است.

برخی از مفسران آمده اند گفته اند نه، کافران و مرتدان و اینهایی هم که در دنیا حسنات داشتند پاداش می بینند؛ منتها پاداششان را در دنیا می بینند، در آخرت نمی بینند؛ اینها آمده اند یک قیدی به دو آیه سوره زلزال زده اند، آیه زلزال می گوید که همه انسان ها پاداش مثقال ذره ای خیرشان را در قیامت می بینند، اینها آمده اند نه یک تفرقه در مصداق ایجاد کرده اند، گفته اند مؤمنان پاداش خیراتشان را در آخرت می بینند، اینها نه، اینها در دنیا می بینند ولی می بینند؛ به نوعی آمده اند یک تصرفی در دو آیه سوره زلزال کردند، چون دو آیه سوره زلزال ادامه یومئذهای قبل است، بنابراین یومئذ، در آن روز، هر کسی مثقال ذره ای انجام داده باشد خیر می بیند، روز قیامت می بیند، چطور شما آمدید گفتید نه، کافران در قیامت نمی بینند در دنیا می بینند؟ به نوعی باز اینها هم ناکام مانده اند در حل این مشکل.

برخی از مفسران گفته اند که کافر حسناتش را در قیامت مشاهده می کند؛ چون آیه شریفه می فرماید «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» خیرش را می بیند، شرش را هم می بیند، خوب کافر هم می بیند، مرتد هم می بیند،

خیراتی که در دنیا انجام داده است در عالم قیامت می بیند، اما دیگر پاداش به خاطر خیرات به او نمی دهند، پاداشی دریافت نمی کند، اینها یَرَهُ را، دیدن را در همان معنای لغوی آن به کار برده اند، خب می بینند خیرات را، می بینند ولی پاداشی به آنها داده نمی شود.

برخی هم آمده اند گفته اند موازنه می شوند؛ یعنی جمع و تفریق می شوند، اینها که در دنیا دچار کفر و اینها شدند اعمالشان حبط شده است، یک عذابی در آخرت دارند به مقدار حسناتی که در دنیا داشتند از عذاب آنها کم می شود، از گناهان آنها کم می شود و به این گونه خواسته اند حل کنند بین این دو دسته از آیات را.

مرحوم علامه طباطبائی در اینجا دو تا مطلب دارند: مطلب اولشان این است که اولاً این تعارضی که شما فکر کرده اید صرفاً بین این دو آیه و آیات حبط نیست، آیات دیگر هم هست که این مشکل شما را زیاد می کند، باید آنها را هم شما به گونه ای حل بکنید، مثلاً در قرآن کریم در آیه بیست و نه سوره مائده داریم در داستان هابیل و قابیل که حضرت هابیل به قابیل گفت «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» اگر تو من را به قتل برسانی و من کشته شوم، کشتن من باعث می شود گناهان گذشته من از اعمال من کم شود، از نامه عمل من کم شود به اعمال تو منتقل بشود، به نامه عمل تو؛ یعنی من فردای قیامت که محشور بشوم گناهی در نامه اعمال من نیست، ولی نامه اعمال تو هم در بردارنده گناهان پیشین تو است و هم گناه قتلی که انجام داده ای و هم گناهانی که قبل از مردن من، من مرتکب شده ام کأنه جزای گناهان گذشته من را تو باید به خاطر این قتل ببینی؛ این آیه هم باز به نوعی تعارض دارد.

آن آیه سوره زلزال می فرماید هر کسی شرّاً انجام بدهد می بیند، آیه بیست و نه سوره مائده هم می فرماید نه، اگر کسانی در دنیا گناهانی داشته باشند، بعد کشته شوند، این کشته شدن آنها باعث می شود که کیفر و جزای گناهانشان را در قیامت نبینند، گناهانشان به دیگران منتقل می شود؛ این را در روایات در باب غیبت داریم، در باب تهمت داریم که اگر کسی مؤمنی را غیبت بکند، گناهان آن مؤمن منتقل می شود به غیبت کننده؛ یعنی آن مؤمنی که غیبت شده است جزای گناهان گذشته اش را در قیامت نمی بیند، این باز با آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» در تعارض است یا آیاتی داریم در قرآن کریم که اگر شما حسناتی انجام بدهید سیئات شما از بین می رود، مثل آیه شریفه صد و چهارده سوره هود «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» نماز بخوانید در روز و شب، نمازهای یومیه، بدانید که اگر نماز بخوانید نمازتان حسنه خاصی است، نماز یومیه نماز حسنه خاصی است و باعث می شود سیئات گذشته شما از بین برود، اینها که نماز یومیه می خوانند بخشی از سیئاتی که در گذشته انجام داده اند، جزای آن را روز قیامت نمی بینند، این نمازی که خوانده است آن سیئات

را پاک می کند، از بین می برد این دیگر جزایش را نمی بیند؛ پس به نوعی باز تعارض پیدا کرد با آیه هشت سوره زلزال.

همین بحث را در سوره بقره درباره حج داریم «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»، در روایات هم داریم؛ این آیه هم دلالت می کند که کسانی که حج به جا می آورند بعد از حج گناهی ندارند، گناهان آنها از بین می رود، می گوید حج، گناهان قبلی را از بین می برد؛ پس این افراد دیگر جزای گناهانشان را فردای قیامت نمی بینند.

بالتر از این در سوره فرقان آیه هفتاد می فرماید که یکسری کارهای خیر و یکسری حسنات یا صالحات وجود دارد که سیئات گذشته را نه تنها از بین می برد؛ بلکه سیئات گذشته را تبدیل به حسنات می کند «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» آن هایی که ایمان بیاورند، توبه کنند، ایمان و عمل صالح داشته باشند، سیئات گذشته آنها از بین می رود پس «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» در دنیا صادق نیست، آن سیئات تبدیل به حسنات می شود؛ یعنی به ازاء سیئات در روز قیامت پاداش می گیرند، به ازاء سیئات دنیایشان، پاداش در روز قیامت می گیرند؛ پس این هم تعارض دارد.

از این نوع آیات ما زیاد داریم، یک نکته ای که در پراکنش عرض کنم کسانی که مایل هستند این بحث علامه را که ذیل این آیات تبدیل سیئات و حسنات، از بین رفتن سیئات توسط حسنات، انتقال گناهان به فاعل یک گناه خاصی مثل قاتل و ... را دنبال کنند، این بحث را مرحوم علامه طباطبایی در **جلد دوم المیزان** آورده است تحت عنوان **احکام الاعمال**؛ یعنی احکام کلامی و تکوینی اعمال، آنجا چند حکم برای عمل ذکر می کند، این سه موردی که عرض کردم سه تا از احکام عمل است، احکام زیادی است که چون لازم نیست وارد این بحث مفصل بشویم این را به اجمال عرض کردم و می توانید آنجا مراجعه بکنید. بحث بسیار عمیق و خوب و پرمحتوایی است.

مرحوم علامه می فرماید که راه حل چیست، هم آیات حبط را داریم و هم این آیات را داریم که به نوعی ظاهراً تعارض دارد با دو آیه سوره زلزال، ایشان می فرماید که نه این تعارض ندارد، بلکه خداوند متعال قوانین متعددی دارد و در بین قوانین خداوند متعال برخی از قوانین حکومت دارند بر قوانین دیگر، این نوع حکومت داشتن یک قانونی بر قوانین دیگر امری رایج است، در قانونگذاری های دنیا هم رایج است، مثلاً مجلس شورای اسلامی قانون وضع می کند که واردات فلان جنس ممنوع است، این قانون کلی است، هر کس وارد کند مثلاً این جریمه را دارد، این مجازات را دارد، بعد از مدتی، یا همان موقع، یک تبصره ای می زند و یک قانون دیگر

می زند و استثنایی می آورد و آلا این افراد، آلا در این شرایط؛ ما پس قوانینی داریم که حاکم هستند یا تخصیص می دهند یا حکومت دارند یا ورود دارند یا تخصصاً یک چیزی را از موضوع یا حکمی خارج می کنند، علامه طباطبائی می فرمایند که این آیات حبط و آیات دیگری که الان خواندیم اینها بر دو آیه سوره زلزال حاکم هستند، دو آیه سوره زلزال یک قانون کلی را دارد می گوید. آیات حبط دارد حکومت می کند، می گوید هر کسی خیری انجام بدهد پاداشش را می بیند، مگر این چند دسته، که اعمالشان حبط شده است؛ هر کسی سیئه ای را انجام بدهد جزایش را در قیامت می بیند، مگر مثلاً کسی که حج به جا آورده است، این بخش از سیئات را دیگر جزایش را نمی بیند.

پس این آیات، آیات حبط و آیات دیگر که تحت عنوان احکام اعمال است به نوعی حکومت دارند بر آیات سوره زلزال و آیات مشابه، مثل آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» می گوید هر کسی وزر گناهانش را، وبال گناهانش را خودش بر دوش می کشد، هیچ کسی وزر گناهان دیگران را، جزا و پیامد، عقوبت گناه دیگر را بر دوش نمی کشد، این یک قانون کلی است.

اما آن آیه ای که از سوره مائده خواندیم داستان هابیل و قابیل می گوید نه، آن بر این حاکم می شود، می گوید مگر در صورت ... هیچ کسی وزر گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد، مگر دچار قتل شود، مگر قاتل شود، اگر قاتل شد وزر گناهان مقتول هم بر عهده او است، او باید به دوش بکشد، پس این آیه بیست و نه سوره مائده می آید حاکم می شود بر آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى». رازش چیست؟

رازش این است که قرآن کریم می خواهد بگوید که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» هر کسی که فاعل یک خیری بود و مالک آن عمل خیر بود، پاداشش را می بیند. آیه شریفه حاکم چه می گوید؟ آیه حاکم می گوید تو مالک نیستی، تو که قاتل شده ای مالک خیرات خودت نیستی، خیرات منتقل به مقتول می شود و تو باید سیئات آن مقتول را هم بر عهده بگیری، تو مالک خیرات خودت نیستی و مقتول مالک سیئات خودش نیست؛ بلکه قاتل مالک سیئات مقتول است.

از این نوع احکام هم باز در ظواهر بشری داریم، برخی از جرم های سنگین در کشورهای مختلف دینی و غیر دینی داریم که مثلاً می گوید اگر کسی فلان گناه اقتصادی، فلان جرم اقتصادی را داشته باشد همه اموالش مصادره می شود، یا نصف اموالش توسط دولت مصادره می شود، می گوید ولو اینکه تا قبل از این جرم تو مالک همه اموال خودت بودی، ولی این جرم باعث شد که سلب ملکیت از تو نسبت به اموال گذشته ات بشود.

آیات حبط و دیگر آیات هم همین را می خواهد بگوید، تا قبل از اینکه دچار این گناه خاص بشوی تو صاحب خیرات بودی، مالک اعمال صالحت بودی، این جرم باعث شد که سلب ملکیت شود نسبت به خیراتی که در گذشته داشته ای. این بیانی است که مرحوم علامه طباطبائی دارند به نظر ما بیان موجه مدّلی است، آیات متعددی تأیید می کند، منتها بحث های دیگری است که الان در این سوره جایش نیست مطرح بکنیم که این توجیهاتی که علامه می کنند براساس اینکه رابطه بین جزا و عمل رابطه اعتباری باشد درست است؛ اما اگر تکوینی بود چطور حل می شود که بحثش ان شاءالله در جای مناسب خودش است.